نقدی بر نقد حسن محدثی

مسعود زمانی‌مقدم
پژوهشگر علوم اجتماعی

اخیرا دکتر حسن محدثی در نوشته‌هایی با عنوان درباره کورش، که در کانال تلگرام‌شان منتشر شده‌اند، به نقد و بررسی چندوجهی کورش کبیر و تاریخ باستان ایران پرداخته است. چنانکه انتظار می‌رفت این نوشته‌های ایشان با واکنش‌های تندی از سوی بخشی از عموم مخاطبان مواجه شد. نقد اصلی من در این مطلب کوتاه به نوع رویکرد محدثی در نقد فرهنگ است. البته باید بگویم که برای من، همواره ذهن و رویه پرسش‌گر و نقاد و جست‌وجوگر استاد حسن محدثی ارزشمند و تأمل‌برانگیز بوده است و اگرچه با رویکرد ایشان هم‌سو نیستم، اما بی‌احترامی و اهانت به ایشان را به دلیل اظهارنظر و تحلیل‌شان بی‌انصافی در حق ایشان و رویه‌ای نادرست در برخورد با اندیشه‌ورزان می‌دانم.

به هر حال باید درمورد نوشته ایشان چند نکته را ذکر کنم.

بیشتر مورخان و شرق‌شناسان و پژوهشگران تاریخ از کورش به نیکی یاد کرده‌اند. هرودوت، گزنفون و آشیل که از بزرگان یونان باستان بوده‌اند درباره خوش‌نامی کورش نوشته‌اند و او را پدری خردمند، مهربان و واقع‌بین برای اهالی سرزمین ایران دانسته‌اند. در بین مورخان و شرق‌شناسان معاصر نیز کورش جایگاه بلندی داشته است. برای مثال ریچارد فرای به سیاست آشتی‌خواهانه کوروش اشاره می‌کند. این خوش‌نامی به‌حدی بوده که حتی برخی‌ها فارغ از درستی یا نادرستی ادعایشان معتقدند که او همان ذوالقرنین مذکور در قرآن است. آیا ما می‌توانیم به این راحتی نظر مورخان بزرگ تاریخ را، آن‌هم وقتی که دسترسی مستقیم به تاریخ نداریم، نادیده بگیریم؟

محدثی در تحلیل تاریخ دچار خطای زمان‌پریشی شده است. یعنی اینکه کورش و تاریخ باستان ایران را بر مبنای ارزش‌ها و معیارهای جهان کنونی داوری کرده است. ایشان جنگ‌جویی و جهان‌گشایی‌های کورش را نقد می‌کند، گویی در آن زمان سایر پادشاهان جهان جنگ‌جو نبوده‌اند و درصورت داشتن قدرت، کشورگشایی نکرده‌اند. کشورگشایی و جهان‌گشایی در آن زمان رسم قدرتمندان و حتی ضرورتی اجتناب‌ناپذیر برای حفظ تمدن‌های بزرگ بوده است. برای مثال به جنگ‌های تمدن‌های بابل، آشور، ایلام، ایران، یونان، روم و حتی تمدن‌های جهان اسلام و دنیای مسیحیت بنگرید. اتفاقا امتیاز و ویژگی کوروش و خوش‌نامی او به این دلیل بوده که در جنگ‌ها و جهان‌گشایی‌هایش در مقایسه با دیگر پادشاهان بی‌رحم و خون‌ریز نبوده است. صلح‌طلبی، میانه‌داری، رواداری و مداراگری کورش که مورخان به آن اشاره داشته‌اند در این زمینه است که معنا می‌یابد.

محدثی ضمن برجسته کردن اسطوره‌سازی از کورش آن را به دوران پهلوی دوم ربط می‌دهد. درحالی‌که درست است که در دوران پهلوی به تاریخ ایران باستان توجه ویژه‌ای شد اما چنانکه ذکر شد اکثر مورخان باستان و معاصر غربی از کورش به نیکی یاد کرده‌اند و کورش محصول دوران جدید نیست. با این همه چه ایرادی دارد اگر یک شخصیت تاریخی عموما خوش‌نام را به‌عنوان یک سرمایه فرهنگی برای کشورمان ارج بنهیم و از او کسب هویت ملی و فرهنگی کنیم؟

به نظرم در نقد فرهنگ باید محتاط بود. نقد رادیکال فرهنگ و اسطوره‌های فرهنگی، ملی، قومی یا مذهبی یک سرزمین بیشتر از اینکه امری روشنگر برای مردم باشد تخریب هویت و ارزش‌های تاریخی آن مردم است. در این میان اصلا اهمیتی ندارد که این نقد از حیث رویکرد منطقی و عقلانی درست و حقیقی باشد. آنچه مهم است اشتباه بنیادین چنین نقدی است که همانا بی‌احترامی به خود مفهوم جامعه‌ای است که از قضا خود منتقد هم بخشی از آن و مولود آن است. در واقع حقیقت اسطوره‌ها و ارزش‌های فرهنگی در کارکردشان در زیست اجتماعی جامعه و مردم است و جامعه در طول تاریخش در این اسطوره‌ها و ارزش‌ها بازنگری می‌کند. از این‌رو هرگونه نقدی اگر می‌خواهد صورت بگیرد باید این موضوع را در نظر داشته باشد آیا ما با نقد رادیکال فرهنگی جامعه را آگاه‌تر می‌کنیم، یا اینکه با چنین نقدی اساسا خود جامعه را نادیده می‌گیریم؟ من موافق نقد رادیکال فرهنگ و سنت‌ها نیستم. طبیعی است که فرهنگ امری ثابت و ایستا نیست و با تغییرات اجتماعی دگرگون می‌شود و با نظمی درونی به‌طور پیوسته خود را بر پایه کارکردهای انسانی و اجتماعی‌اش اصلاح می‌کند. از این‌رو، نقد رادیکال آن نشان‌دهنده نوعی بیگانگی با جامعه است و حاصل تفکری است که زمینه زدوده شده است. افزون بر این اهمیت فرهنگ و سنت‌ها در زمانه و زمینه پرشتاب و دلهره‌آور کنونی در این است که ذهن پراکنده و بلاتکلیف و بی‌خانمان ما مردم این جهان آشفته را تا حدودی تسکین می‌دهد و منسجم می‌کند؛ این نکته‌ای که می‌بایست همواره در نقد روشنفکرانه فرهنگ در نظر داشت. اما در آخر باید پرسید که اساسا یک جامعه‌شناس چرا باید با فرهنگ و ارزش‌های تاریخی یک جامعه و دوستداران آن فرهنگ دست به گریبان شود؟ آیا مقصود آگاهی‌بخشی و روشن کردن اذهان است؟ فارغ از اینکه آگاهی‌بخشی وظیفه جامعه‌شناس هست یا نه، درافتادن نفرت‌برانگیز و حاشیه‌ساز با مردم و باورهای آنها چه سودی به بار می‌آورد؟

تحلیل جان مرشایمر، استاد علوم سیاسی دانشگاه شیکاگو و صاحب نظریه «واقع‌گرایی تهاجمی» از اثرات عملیات طوفان الاقصی

نتانیاهو از بحران به‌وجود آمده جان سالم به‌در نخواهد برد

عملیات طوفان الاقصی نه‌تنها نظامیان بلکه صاحبنظران غربی را نیز در بهت فرو برده و آنها را با این سوال مهم مواجه کرده است که چگونه ممکن است یک گروه و نه یک ارتش نظامی بتواند چنین حمله‌ای را علیه رژیم صهیونیستی به کار بگیرد و سازمان‌های اطلاعاتی اسم و رسم‌دار این رژیم اینچنین در برابر آن غافلگیر شوند. در همین رابطه جان مرشایمر، استاد علوم سیاسی و روابط بین‌الملل در دانشگاه شیکاگو، صاحب نظریه «واقع‌گرایی تهاجمی» و از جمله برجسته‌ترین چهره‌ها در سنت فکری واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل به گفت‌وگو با جاج اندور ناپولیتانو، تحلیلگر ارشد سیاسی و قضایی شبکه فاکس نیوز پرداخته تا به تحلیل ابعاد و اثرات عملیات طوفان الاقصی توسط نیروهای حماس بپردازد. مشروح این گفت‌وگو را در ادامه می‌خوانید.

آیا نظر یا تحلیلی دارید که چگونه سرویس‌های اطلاعاتی و ارتش اسرائیل شنبه گذشته متحمل چنین شکست خیره‌کننده و ویرانگری شدند؟

جاج! دریافت من این است که اسرائیلی‌ها منتظر یک حمله در آینده نزدیک بودند. این واقعیت که حماس به اسرائیل حمله کرد، فی نفسه جای تعجبی ندارد. در حقیقت حماس طی دو هفته گذشته در موقعیت‌های مختلفی به اسرائیل حمله کرده‌است؛ پس این موضوع چندان جای شگفتی نیست. به نظرم شگفتی این حمله در دامنه و طبیعت آن است. اسرائیلی‌ها اصلا انتظار نداشتند که حماس بتواند عملیاتی را در چنین وسعتی انجام دهد و این حجم از مرگ و ویرانی را به اسرائیل وارد کند. آنها کاملا شوکه شدند، و حقیقت این است که تقریبا برای هر کسی که این نزاع را دنبال می‌کند تکان‌دهنده بود. پس شگفتی بزرگ این نیست که به اسرائیل حمله شد، بلکه شگفتی بزرگ طبیعت حمله است. در ضمن آنها اصلا آماده نبودند. تردیدی نیست آنها واقعا غافلگیر شدند.

عدم آمادگی، عواقب سیاسی زیادی در اسرائیل دارد. به سختی می‌توان باور کرد که «نخست‌وزیری» بنیامین نتانیاهو بتواند جان سالم به در برد.

بله به نظرم مشابه جنگ ۱۹۷۳ است زمانی که گلدا مئیر نخست‌وزیر اسرائیل بود و اسرائیل مانند اکنون، شگفت‌زده شد. گلدا مئیر در کوتاه‌مدت جان به در برد، زیرا در کوتاه‌مدت، شاهد اثر اتحاد حول پرچم هستند و او مانند وضع کنونی نتانیاهو از چنین چیزی بهره‌مند شد، اما هنگامی که اوضاع فروکش کند و به پایان نزدیک شود اتهام‌زنی‌ها آغاز خواهد شد و همان‌طور که گفتید به سختی می‌توان تصور کرد که نتانیاهو جان سالم به در ببرد.

بعضی از میهمان‌های ما که همه را می‌شناسید درباره این شکست‌ها، روی دو موضوع اشتراک نظر دارند؛ یکی تکبر است. این اعتقاد که قوی‌تر، باهوش‌تر، ثروتمندتر و بهتر هستیم. پس امکان ندارد که به ما رخنه کنند. و دیگری، پدیده‌ای کاملا عجیب و جدید است؛ تکیه به هوش مصنوعی، به جای هوش بشری. آیا برای هر کدام از آن مسائل یا توصیفات، نظر یا شرحی دارد که به‌عنوان مبنای عقلانی این عدم آمادگی را تبیین کند؟

عدم آمادگی، سویه نظامی هم دارد. زیرا شیوه‌ای که پخش شدند تا سپس در محل فستیوال مذهبی در بیابان متمرکز شوند موجب شد شکاف‌های بزرگی در نواحی دیگر باقی بماند.

فکر نمی‌کنم چندان ربطی به هوش مصنوعی داشته باشد. معتقد هستم که اسرائیلی‌ها مقداری تکبر دارند، اما به نظرم نکته کلیدی به این مساله ربط دارد که بگذارید آن را «ادراک اتفاقات احتمالی در آینده» بنامیم؛ اینکه اسرائیلی‌ها به چه فکر می‌کردند. وقتی کمیسیون آرگونات شکست اسرائیل در ۱۹۷۳ را بررسی کرد، ادراک را مقصر دانست. ادراکی که اسرائیلی‌ها از نحوه حمله مصر از طریق کانال سوئز داشتند، اشتباه بود؛ و همان‌طور که در توضیحات مقدماتی به شما گفتم، معتقدم اسرائیلی‌ها ادراک اشتباهی از آسیب ناشی از حمله فلسطینی‌ها از سوی غزه داشتند و به همین دلیل است که کاملا شگفت‌زده شدند. مجدد می‌گویم این واقعیت که حماس به اسرائیل حمله کرد، چندان جای شگفتی ندارد. فکر می‌کردند که در صورت حمله می‌توانند آن را کنترل کنند اما متوجه این نبودند که استراتژی حماس هوشمندانه‌تر بود، چیزی که انتظارش را داشتند و برای مقابله با آن آماده نبودند. در نتیجه، به نظر من اینجا مانند ۱۹۷۳، مساله «ادراک» است.

حماس چطور ایجاد شد؟

ابتدا، اخوان‌المسلمین اسرائیل بود و پس از انتفاضه اول در اواخر ۱۹۸۰ رادیکال شدن آن آغاز شد و به طرز جالبی، اسرائیلی‌ها به مرور زمان خصوصا اسرائیلی‌های افراطی که با راه‌حل دو دولت مخالف بودند، مثل بنیامین نتانیاهو، حماس را دوست داشتند؛ زیرا می‌دانستند که حماس نگاهی افراطی به راه‌حل دو دولت دارد. به بیان دیگر، «نه»ها به راه‌حل دو دولت؛ و جناح راست اسرائیل به «نه»، به راه‌حل دو دولت، نیاز داشت. در نتیجه اسرائیلی‌ها تا حدی با حماس «متحد» شدند -اینجا باید واژگان را به دقت انتخاب کرد- تا دولت فلسطین را زمین‌گیر کنند. ابتدا در زمان عرفات و سپس زمان محمود عباس. زیرا آنها به راه‌حل دو دلت علاقه داشتند. پس به شیوه بسیار مهمی، اسرائیل تمایل داشته است که با حماس زندگی کند؛ و به همین دلیل است که خطر حماس را خیلی بزرگ ندیدند. زیرا تا حدی، تا یک مقدار محدود، حماس در تضعیف دولت فلسطین که به راه‌حل دو دولت علاقه داشت، شریک اسرائیل بود.

آیا این شریک فکری، دانشگاهی یا سیاسی است یا اینکه رابطه‌ای اقتصادی وجود داشت، آیا اسرائیل در برهه و مقطعی حماس را تامین مالی کرده است؟

من هیچ مدرکی ندارم، شاید موضوعیت داشته باشد، به نظرم بخش عمده تامین مالی حماس از خارج صورت می‌گیرد، از طرف کشورهایی نظیر ایران و قطر و... فکر نمی‌کنم که اسرائیلی‌ها نیازی برای انجام چنین کاری احساس کرده باشند، شاید در صورت احساس ضرورت چنین کاری کرده باشند. تکرار می‌کنم، اسرائیل حماس را چیز مفیدی برای تضعیف راه‌حل دو دولت می‌دید، موضوعی که افرادی نظیر نتانیاهو و بسیاری دیگر از مدت‌ها قبل به آن علاقه داشتند.

چه رابطه‌ای بین حماس و دولت فلسطینی به رهبری محمود عباس وجود دارد؟

بدون تردید وحشتناک است. محمود عباس به راه‌حل دو دولت علاقه دارد، حماس علاقه‌ای ندارد و دست‌کم از انتخابات ۲۰۰۶ تاکنون شاخ به شاخ بوده‌اند. اما تصور می‌کنم که این رویداد ناچارشان کرده‌است که کنار هم قرار بگیرند. تصور می‌کنم که نمایشی از اتحاد بین فلسطینی‌ها وجود دارد، به همان شکل که اکنون نمایشی از اتحاد بین اسرائیلی‌ها وجود دارد. اما به سختی می‌توان گفت که این اتحاد به مرور زمان چگونه پیش خواهد رفت.

آیا می‌توان گفت که حماس دولت غزه نیست، بلکه دولت فلسطینی است، اما حماس وجهی از جامعه غزه است که دولت فلسطینی نمی‌تواند آن را کنترل کند؟ مانند باندهای مواد مخدر مکزیک که قابل کنترل نیستند؛ آنها دولت مکزیک نیستند، اما مطیع دولت مکزیک هم نیستند.

نه، فکر می‌کنم؛ کاملا واضح است که حماس نوار غزه را کنترل می‌کند. آنها نوار غزه را کنترل می‌کنند و دولت فلسطینی کرانه باختری را کنترل می‌کند؛ به یاد آورید که آخرین انتخابات در ۲۰۰۶ برگزار شد و اسرائیلی‌ها هشدار دادند که انتخابات برگزار نشود زیرا اسرائیلی‌ها پیش‌بینی می‌کردند که حماس پیروز می‌شود و حماس نه‌فقط در غزه، بلکه در کرانه باختری نیز نفوذ خواهد کرد. آمریکایی‌ها به اسرائیلی‌ها گوش نکردند، ما انتخابات را برگزار کردیم، حماس پیروز شد. سپس نتایج انتخابات را زیرسوال بردیم، کاری که می‌توانستیم در کرانه باختری انجام دهیم و اساسا ما محمود عباس و دولت فلسطینی را در آنجا منصوب کردیم. اما نمی‌توانستیم این کار را در غزه انجام دهیم و نتیجه این شد که کنترل غزه در دست حماس است.

درباره آگاهی اولیه اسرائیل از حمله حماس به واسطه سرویس اطلاعاتی مصر توضیحاتی بدهید.

همه‌چیز به این بستگی دارد که مصری‌ها چه چیزی به اسرائیلی‌ها گفته‌اند. آیا به آنها گفتند که طی چند روز آینده اتفاق می‌افتد؟ یا به آنها گفتند که شاید ماه بعد حمله خواهد شد. این یک مساله بزرگ است. مساله مهم‌تر که به نظر ابتدایی خودم باز برمی‌گردد این است که آیا مصری‌ها به آنها گفتند که دامنه و اندازه و وسعت این عملیات چقدر است؟ آیا به آنها گفتند که این حمله بی‌سابقه خواهد بود و عواقب مخربی برای اسرائیل خواهد داشت؟ فکر نمی‌کنم. شرط می‌بندم که هرگز چنین چیزی نگفتند و اگر گفته بودند، اسرائیلی‌ها توجه جدی می‌کردند. اینکه به آنها بگویند حماس قرار است حمله کند، مساله مهمی نیست. زیرا آنچه اسرائیلی‌ها انتظار دارند، چند موشک و شاید چند نفری است که می‌خواهند از حصار بگذرند و دیدگاه‌شان این است که می‌توانند با آن کنار بیایند. آنچه نتوانستند با آن کنار بیایند استراتژی هوشمندانه‌ای بود که انتظارش را نداشتند. هیچ‌کسی انتظارش را نداشت و شرط می‌بندم که این شامل مصری‌ها نیز می‌شود.

پروفسور مرشایمر، نظر شما درباره تحلیل این رویداد از دیدگاه پوتین، رئیس‌جمهور روسیه چیست؟ همان‌طور که می‌توانید تصور کنید، او در اظهارات بسیار جالبی با انتقاد از سیاست خارجه آمریکا در خاورمیانه گفت: «متاسفانه شاهد نابودی سریع شرایط در خاورمیانه هستیم. به نظرم خیلی‌ها با من موافق هستند که این نمونه روشنی از شکست سیاست آمریکا در خاورمیانه است که سعی داشت انحصار راه مشکل را در اختیار بگیرد اما متاسفانه به یافتن مطالعه قابل قبولی برای هر دو طرف، اهمیتی نمی‌داد، بلکه برعکس ایده خودش را برای رفع این مشکل تبلیغ کرد؛ فشار آوردن به هر دو طرف، اول یک طرف و سپس دیگری و در هر ثانیه به منافع مردم فلسطین بی‌توجهی کرد. اول از همه، در نظر داشته باشید که ما باید تصمیم شورای امنیت سازمان ملل برای ایجاد دولت مستقل فلسطینی را اجرا کنیم.» آیا حق با اوست؟

بله، به نظرم آنچه پوتین می‌گوید چیزی است که بسیاری از آمریکایی‌ها و بسیاری از اسرائیلی‌ها مدت‌هاست که می‌گویند اینکه تنها راه خروج از این آشفتگی راه‌حل ۲ دولت است و این یعنی فلسطینی‌ها باید در غزه، کرانه باختری و شرق اورشلیم دولت خودشان را داشته باشند و باید در کنار اسرائیل با صلح زندگی کنند. ایالات‌متحده مدت‌هاست که از لحاظ نظری به راه‌حل ۲ دولت علاقه نشان داده است، زیرا بسیاری از سیاستگذاران آمریکایی که قطعا شامل افرادی نظیر جیمی کارتر، جورج اچ.دابلیو. بوش، جورج دابلیو بوش و اوباما می‌شود اهمیت راه‌حل ۲ دولت را درک می‌کردند اما تمایلی نداشتند که به اندازه کافی به رهبری اسرائیل فشار بیاورند تا راه‌حل دو دولت را بپذیرد و دلیل عمده‌اش سیاست داخلی ایالات متحده است، نیروهای طرفدار اسرائیل در ایالات‌متحده مخالف فشار آوردن به اسرائیل بودند و این شامل افراد بسیاری می‌شود که گمان می‌کردند راه‌حل ۲ دولت درست است اما صرفا نمی‌خواستند که ما به اسرائیل فشار بیاوریم. پس آنچه پوتین می‌گوید تکرار می‌کنم این فقط سخن پوتین نیست، این بحث رایجی در ایالات‌متحده و اسرائیل است که فشار آوردن و سختگیری به اسرائیل برای پذیرش راه‌حل ۲ دولت، جهت تامین منافع اسرائیل و آمریکا، ضرورت دارد. اندرو! زیرا گزینه بدیل این است که به اسرائیل بزرگ‌تری می‌رسید، چیزی که اکنون دارد. به خاطر نگه دارید که بیش از هفت میلیون فلسطینی درون اسرائیل بزرگ‌تر زندگی می‌کنند.

درست است، حدود ۹٫۵ میلیون نفر در خود اسرائیل هستند. جمعیت و مساحت اسرائیل به اندازه نیوجرسی است، خیلی بیشتر از نیوجرسی از دولت فدرال پول می‌گیرد. پروفسور مرشایمر، مادام که با شما هستم می‌خواهم درباره اوکراین از شما سوال بپرسم. آیا کار اوکراین تمام شد؟

بله، فکر می‌کنم نظرات آدمیرال کربی درباره اینکه ما در بلندمدت اوکراین را تامین مالی نخواهیم کرد اساسا به این معناست که کارشان تمام است. همه درک می‌کنند که اگر از اوکراینی‌ها حمایت نکنیم سرنوشت‌شان محتوم است. اوکراینی‌ها برای ادامه جنگ سلاح منابع مالی ندارند و روس‌ها بر آنها پیروز می‌شوند. رئیس‌جمهور بایدن و دیگران گفته بودند که تا آخر حامی اوکراینی‌ها خواهند بود و آنها را ترک نخواهند کرد. خب هم‌اکنون درحال ترک آنها هستیم و دیدن این برای من دشوار است، خصوصا هنگامی‌که ضدحمله‌های شکست‌خورده را تماشا می‌کنم، اینکه اوکراینی‌ها چگونه سقوط نمی‌کنند.

می‌خواستم دو کلیپ از آدمیرال کربی برای شما پخش کنم، شما هر دو را به‌خوبی خلاصه کردید اما تصویرش از هزار کلمه گویاتر است. در ویدئوی اول شعار اول بایدن را می‌گوید که گفت «تا زمانی که طول بکشد»، و ویدئوی دوم که برای دو روز پیش است. او می‌گوید «وقتی در پایان خط‌مان هستیم» نمی‌توانیم کمک‌ها را ثابت نگه داریم. در ویدئوی اول از او پرسیدند منظور شما از «مادامی‌که نیاز داشته باشند» چیست؟ پیروز شدن در اوکراین چگونه خواهد بود؟ آدمیرال کربی پاسخ می‌دهد: «خب تا هر زمانی که طول بکشد یعنی تا هر زمانی که طول بکشد، یعنی من نمی‌توانم تاریخ دقیقی را به شما بگویم که چه زمانی آن حمایت دیگر ضرورتی نخواهد داشت. اکنون ضرورت دارد و طی هفته‌ها و ماه‌های آتی نیز بدون تردید ضرورت خواهد داشت و ما می‌خواهیم تضمین کنیم که برای تامین نیازها، بهترین تلاش‌مان را بکنیم. اینکه پیروزی برای اوکراینی‌ها چه شکلی خواهد بود. رئیس‌جمهور زلنسکی باید تعیین کند پیروزی چه شکلی خواهد بود. اما در آینده نزدیک، تمهیدات و مسئولیت‌هایی را در نظر داریم، برای اوکراین و همچنین برای اسرائیل. اما وقتی که در پایان خط هستید نمی‌خواهید حمایت بلندمدت را شروع کنید و در تامین مالی اوکراین ما تقریبا در آخر خط هستیم.» این اظهارات ایشان واقعا حیرت‌انگیز و خیره‌کننده است: «ما به پایان خط نزدیک می‌شویم.» با توجه به دفعاتی که ایشان وزیر خارجه، مشاور امنیت ملی و شخص رئیس‌جمهور بوده از عبارتی استفاده کرده‌اند که پرسش‌کننده استفاده کرد: «تا هر زمانی که طول بکشد.»

راستش دیدن این تصاویر احساس تهوع به آدم می‌دهد. همان‌طور که از ابتدا گفتم و می‌دانم که با من موافقی ما اوکراین را به خارزار هدایت کردیم، بله، واقعا وحشتناک است. ما این کشور را به سمت جنگل هل دادیم. ما اساسا مسئول آن هستیم. به دلیل تلاش‌هایمان برای تبدیل اوکراین به سنگر غرب در همسایگی روسیه، و ما آنها را به ضدحمله تشویق کردیم و به آنها فشار آوردیم، هفته پشت هفته، وقتی که متحمل تلفات سنگینی می‌شدند و اکنون که عمیقا به دردسر افتاده‌اند، از حمایت‌شان دست می‌کشیم. حال آدم را به هم می‌زند، واقعا وحشتناک است.

پایان این ماجرا را چه می‌بینید، ما عملا در آخر خط‌مان هستیم و می‌خواهیم کمک‌ها به اوکراین را متوقف کنیم یا آنها را کاهش دهیم. نومحافظه‌کاران زیادی از هر دو حزب در کنگره هستند که خواستار پول بیشتری برای اوکراینند. به‌سختی می‌توانم تصور کنم که آن را وتو کنند، اما باید ببینم در داخل چه اتفاقات سیاسی می‌افتد، هنگامی‌که مجلس نمایندگان تشکیل جلسه دهد. اما... این دیگر چه نوع میان‌بری است؟ پس از وعده «تا هر زمانی که طول بکشد»، پس از صرف ۱۰۰ میلیارد دلار که به لحاظ نظری از سود پرداخت شده چین برای پول دیجیتالی تولید شده توسط فدرال رزرو استقراض شد، چه توجیه سیاسی‌ای برای این کار وجود دارد؟

نمی‌دانم، فهمیدنش بسیار دشوار است که در این نقطه بهترین سیاست برای اوکراین چیست؟ شاید استدلال شود که برای آنها بهتر است همین اکنون به میز مذاکره بروند، هر کاری که می‌توانند برای قطع پیوندها با غرب انجام دهند، پیش از اینکه غرب تامین مالی را قطع کند. زیرا احتمالا اکنون به توافق بهتری می‌رسند تا اینکه همچنان به نبرد ادامه دهند. همان‌طور که خودتان گفتید واقعیت این است که ما دست‌کم تا اطلاع ثانوی به ارسال سلاح و پول به اوکراین ادامه خواهیم داد و با این کار آنها به ادامه نبرد تشویق خواهند شد، پرسش این است که آیا بهتر است یک سال به نبرد ادامه دهند و سپس سراغ توافق بروند یا اینکه اکنون به توافق برسند. معتقدم برایشان بهتر است که اکنون به توافق برسند، آنها به توافق خوب نخواهند رسید. این فاجعه‌ای برای اوکراینی‌هاست اما با توجه به وضعیتی که اکنون در آن هستند تقریبا غیرممکن است، شاید کاملا غیرممکن است که این داستان پایان خوشی برای آنها داشته باشد.

پیش از پایان به همان جا که شروع کردیم بازگردیم، آخرش چه می‌شود؟ آیا غزه به بیابان تبدیل می‌شود؟ آیا حماس با زنده و باقی ماندن در قدرت و در زیرزمین، پیروز می‌شود؟ آیا بی‌بی نتانیاهو بابت این موضوع به زندان می‌رود؟

فکر می‌کنم که پیش‌بینی آن بسیار مشکل است. زیرا خیلی چیزها بستگی دارد به اینکه آیا اسرائیلی‌ها با نیروی زمینی وارد غزه خواهند شد یا خیر، بحث‌های زیادی پیرامون ورود آنها به غزه زیر و رو کردن آن مکان، یافتن حماس و پاکسازی حماس در جریان است. اما فکر می‌کنم که اسرائیلی‌ها متوجه شده‌اند که این ایده خوبی نیست؛ وارد شدن به غزه و تلاش برای نابودی حماس به دردسرش نمی‌ارزد. در پایان حتی اگر حماس را نابود کنید گروه رادیکال جدیدی جایگزین آن می‌شود. نمی‌توانید مشکل را با نیروی نظامی حل کنید. این مشکل سیاسی است. پس یک پرسش این است که آیا آنها وارد می‌شوند یا وارد نمی‌شوند؟ اما در وضعیتی هستند که راه پیش و پس ندارد زیرا اگر وارد نشوند حماس قطعا به نبرد ادامه می‌دهد و آنها کاملا مسلحند و به ایجاد مشکل ادامه خواهند داد سپس اگر وارد نشوند غزه را بمباران می‌کنند. اما این فاجعه‌ای تمام‌عیار است، نه‌فقط به دلایل حقوق بشری صرفا تماشای کشته شدن غیرنظامیان مطلقا وحشتناک است؛ به لحاظ استراتژیک هم فایده‌ای ندارد. مشکل را حل نمی‌کند و صرفا مردم فلسطین و داخل جهان عرب را عصبانی می‌کند و حتی به‌مرور زمان موجب کاهش حمایت از اسرائیل در غرب می‌شود؛ بنابراین بمباران کردن نیز راه‌حل نیست. در نتیجه اسرائیلی‌ها در تنگنا افتاده‌اند. نمی‌دانم برای حل مشکل چه خواهند کرد. در این مورد به نکته اولیه‌ام بازمی‌گردم که راه‌حل این مساله راه‌حل ۲ دولت بود.

باید این پرسش را از شما بپرسم زیرا شما به لحاظ بین‌المللی شخص معتبری هستید، چه خواهید کرد اگر بی‌بی نتانیاهو شما را صدا کند و بگوید که پروفسور مرشایمر! من را راهنمایی کنید.

به این پرسش فکر کردم. به او خواهم گفت که در اسرع وقت بمباران را متوقف کن و از ادامه این مسیر دست نگه دار. به او توصیه خواهم کرد که وارد غزه نشود. خواهم گفت که آنچه او و همکارانش باید انجام دهند این است که عقب بکشند و جهت‌شان را معکوس و سمت راه‌حل ۲ دولت حرکت کنند. اما او هرگز این پیشنهاد را قبول نخواهد کرد. او به اداره حکومت ائتلافی ادامه می‌دهد، حکومتی که شامل افرادی راست‌گراتر از خودش است. به جمعیت‌شناسی اسرائیل در گذر زمان بنگرید، این کشوری است که به‌مرور زمان جنگ‌طلب‌تر و ضدفلسطینی‌تر خواهد شد. این موضوع در کنار رویدادهای اخیر چشم‌انداز رسیدن به راه‌حل ۲ دولت را تقریبا غیرممکن می‌کند. بنابراین می‌توانم چنین توصیه‌ای را به او بکنم و حتی اگر بخواهد به من گوش دهد، - که این کار را نخواهد کرد- نمی‌تواند آن را اجرا کند زیرا سیاست داخل اسرائیل دیگر تسهیلگر راه‌حل ۲ دولت نیست. آن قطار ایستگاه را ترک کرده است.